اشتقاق کلمه‌ی «ازل» از «لم یزلی»

«ان قیل کان»؛ مقصود از کان چیست؟ زمان ماضی نیست؛ مآل اصلی آن، ازلیة الوجود است. در کلمه‌ی «ازلیت»، لغویین مطالب خوبی داشتند. جلسه‌ی قبل هم بحث شد. حاصلش این شد: «ازل» واژه‌ای است که آخرین مفرد مشتق از یک سلسله‌ی طولی اشتقاق اعظم است. آن طوری که لغویین گفته‌اند، اصل آن «لم یزل» بوده است. «لم یزل» ترکیبی از «زال، یزول» بوده است و با «لم» فعل ماضی شده است. «لم» بر سر فعل مضارع درآمده و معنای ماضی به آن داده است. «لم یزل» بعد منسوب شده است، وقتی منسوب شده، «لم» آن افتاده و شده است: «یزلی». بعد مثل سایر مواردی که «ای» قلب به «الف» می‌شده، شده است: «ازلی». بنابراین «ازلی»، در سلسله‌ی اشتقاق مقدم است بر «ازل». اول «ازلی» داشتیم، بعد کم‌کم که «ازلی» زیاد کاربرد پیدا کرد، از آن واژه‌ی «ازل» مشتق شده است. «ازل» به‌معنای همیشگی در ماضی است. به نظر، این معنای خیلی خوبی می‌آید. لذا شاهد این معنا این است: اگر شما ارتجالا بخواهید خدای ازلی و ابدی بگویید، می‌گویید: «ازلیٌّ». این ازلی یعنی نسبت را برای توصیف مقوم کار می‌گیرید و لذا «ازلی» اول کاربرد داشته است. چون منسوب آن را از «لم یزل» درست کردید و شده است: «ازلی». «ازلی» اصل است. نه اینکه ما «ازل» را برداشته‌ایم و آن را منسوب کرده‌ایم. بر خلاف آنچه که به ذهن می‌آید. این نکته مهم لغویین بود. منسوب «بصره»، «بصری» می‌شود. اصل بصره است و منسوب بعد از آن آمده است. در اینجا درست برعکس است. یعنی اول «ازلی» بوده است و بعد، از «ازلی»، «ازل» پدید آمده است. «ازل» کلمه‌ی اخیره‌ی سلسله‌ی اشتقاق است. این نکته‌ی خیلی لطیف و خوبی است. یعنی اینجا، برعکس همه‌ی موارد است. سؤال امتحانی است: یک جایی دارید که منسوب اصل باشد و غیر منسوب از او اخذ شده باشد؟ بله؛ کلمه‌ی «ازل». «ازلی» اصل است و «ازل» از آن اشتقاق شده است.

خدا رحمت کند آیت اللّه کازرونی رضوان‌اللّه‌علیه را. می‌گفتند: انسان دو دفتری است. خیلی هم قشنگ و زیبا توضیح می‌دادند. انسان دو دفتری است؛ یعنی یک دفتر برای خودش و منافع خودش و محاسبات خودش دارد، یک دفتر هم برای محاسبه‌ی دیگران دارد. لذا حضرت علیه السلام فرمودند: «ثَلاثَ لا تُطيقُها هذِهِ الأُمَّةُ المُواساةُ لِلأَخِ في مالِهِ وَإِنْصافُ النّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَذِكْرُ اللّهِ عَلَى كُلِّ حالٍ»[1]؛ «انصاف الناس لنفسه» به همین معنا است. یعنی انسان از دو دفتری در بیاید. خدا رحمتشان کند. من زیاد یادشان می‌کنم. خیلی ملیح می‌فرمودند. منزلشان در خیابان امیرچخماق یزد بود. یک سکو داشت؛ می‌گفتند: من دم منزلمان روی سکو نشسته‌ام. زن مردم، خواهر مردم، می‌آید و در می‌شود، من هم نگاهشان می‌کنم. می‌گویم من که قصد بدی ندارم. دیگر نگاه هست و افتاده است. این دفتر برای خودم است. اما زن من، خواهر من، مادر من دارد از اینجا در می‌شود و می‌بینم دیگری زل زده است. می‌گویم چرا به زن مردم نگاه می‌کنید؟! به او می‌گویم چرا به زن مردم نگاه می‌کنی! اما برای خودم نه! این مثالی از ایشان بود برای دو دفتری. خودم نگاه می‌کنم عادی است، او که نگاه می‌کند ناراحت می‌شوم. یک دفتری برای او دارم و یک دفتری برای خودم.

[1]. علامه‌ی مجلسی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۹۰، ص ۱۵۱.

بازبینی #2
ایجاد شده 28 ژانویه 2024 13:53:31 توسط ... .
به روزرسانی شده 11 فوریه 2024 09:40:26 توسط ... .